

«تأثیر شیوه های کشور داری ایرانیان (پیش از اسلام روزگار ساسانی) در کشور داری خلفای عباسی»

دکتر سید محمد حسینی *

این مقاله از سه بخش : مقدمه متن و پیکره نتیجه پژوهش ، فراهم آمده است .

مقدمه :

نابسامانیهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی که در سال های پایانی فرمانروایی خسروان ساسانی بر ایران روی آورده بود، به جایی رسید که این حکومت بسیار نیرومند را بزانو درآورد . خسرو پرویز با همه لغزشها و عیبهایی که داشت ، پادشاهی نیرومند بود. او در روزگار پادشاهی خویش که روزگاری بلند بود (۶۲۷-۵۹۰ م^۱) . توانست از بسیاری آزمندیها و جاه طلبیهای بزرگان و سردمداران کشور جلوگیری کند^۲. ولی لشکر کشیها و پیکارهای پی در پی او و شکستهای سالهای پایانی این جنگهای ، گرفتاریهای اقتصادی ، سیاسی ، نظامی . . . کمر

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

^۱ - معجم المورد ، منیرالعبکی ، دارالعلم للملایین (خسرو).

^۲ - ایران دو زمان ساسانیان ، آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی ص ۵۲۰ .

شکنی برای این کشور به بار آورد. پس از مرگ خسرو پرویز (۶۲۸ م)، به نوشته کریستن سن محقق و خاورشناس دانمارکی، ناآرامیها و آزمندیهای گسترده ای سرزمین ایران را فراگرفت و سبب ناتوانی دودمان ساسانیان گشت و فرصت مناسبی برای دشمنان و آژمندان دستیابی به این کشور پهناور، فراهم آورد.^۱

نا بسامانیها، نا آرامیها، آشوبها و درگیریهای داخل کشور به گونه ای فراگیر شد و بالا گرفت که در فاصله چهار سال پس از مرگ خسرو پرویز، ده تن از خاندان ساسانی پادشاهی کردند.^۲ آنچه یاد شده گوشه هایی از تاریخ کشوریان (پارس) در سالهای پایانی روزگار ساسانیان بود. از سوی دیگر مردم عرب، به ویژه قبایل شمالی و شمال شرقی عربستان که پیش از اسلام دست نشانده حکومت ساسانی بودند و شماری از سران آن قبیله ها با رویدادها و دگرگونیهایی که در مرکز ایران و دیگر استانهای پهناور آن پیش آمده بود نیز آشنا بودند، اکنون به اسلام گرویده و در شمار سپاهیان اسلام بودند. این قبیله های گونه گون عرب که با همه نابرابریهای رفتارهای قبیله ای که با یکدیگر داشتند، با پذیرفتن اصول اسلامی و آشنایی با پیوند برادری که به فرمان پیامبر اسلام در سالهای نخستین اسلامی پدید آمده بود، یکدیگر را برادر می نامیدند یا به راستی برادر می دانستند، همه با فرمانبرداری از فرمانروای خود که او را جانشین پیامبر اسلام (ص) می دانستند، خود را برای پیکار با ایرانیان و گرفتن سرزمین ایران - گرچه با بیم و هراس بسیار - آماده کردند.

شمار بسیاری از عربهای مسلمان با باور «إِخْدَى الْحُسَيْنِ»^۳ (ز هر طرف که شود کشته شود اسلام است)، یا بر پایه نویده های پیامبر (ص) که در موقعیتهای گونه گون به پیروان خود داده بود، امید پیروزی در دلهای خود پرورده بودند. در حدیثی مشهور از پیامبر (ص) آمده است: «إِنْ رَبِّي زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنْ مُلِكَ أُمَّتِي سَبَيْلُغُ مَزُؤَى لِي مِنْهَا،

^۱ - ایران در زمان ساسانیان، همان، ۲۰؛ تاریخ الرسل والملوک، محمد بن جریر الطبری ۲: ۱۰

^۲ - ۱۰۶۷، نیز بنگرید: همان ۱۰۶۶-۱۰۴۵؛ ایران در زمان ساسانیان ۵۲۲.

^۳ - سوره توبه: ۵۲ و ۳۳ (هو الذی أرسل رسولہ بالهدی و دین الحق لیظہرہ علی الدین کُلہ).

و أعطيت الكنزین : الأحمَر والأبيض^۱ » (پروردگارم روی زمین را برای من فشرده کرده به گونه ای که بخشهای شرق و غرب آنرا دیدم ، بی گمان فرمانروایی امت من به زودی بر همه آن بخشها که برایم فشرده گشت ، خواهد رسید).

در روایت دیگری نیز از پیامبر(ص) پس از آن که خسرو پادشاه ایران نامه او را درید، آمده است: « دعا عليهم أن يُمَزَّقوا كُلُّ مُمَزَّقٍ^۲ » (بر آنان نفرین کرد که از بن گسسته شوند). از سوی دیگر خلیفه دوم عمر بن خطاب به یاری برخی از کسانی که به ایران و موقعیتهای جغرافیایی و نیز سوق الجیشی آن ، به ویژه دربارهٔ استان « ایرانشهر » ، آگاهی داشتند ، اطلاعاتی به دست آورده بود . مسلمانانی چون سلمان فارسی که سخت مورد احترام و اطمینان پیامبر اسلام و صحابهٔ سرشناس او بودند ، در این باره کمکها و راهنماییهای کارسازی به خلیفه و سپاهیان او کردند . سلمان در این لشکرکشیها هم راهنمای لشکریان عرب بود و هم مترجم آنان از پارسی به تازی و بالعکس^۳ . سلمان در جنگهای روزگار پیامبر(ص) نیز کارهای بزرگی کرده بود در جنگ خندق (احزاب) که گویا واژه « کنگدگ کنده » پارسی از همین هنگام به قالب تازی « خندق » در آمده ، کندن خندق را سلمان به مسلمانان عرب آموخت . در جنگ طائف در درون عربستان نیز او استفاده از منجنیق را که یکی از فنون پیکارهای ایرانی بود به عربها یاد داد و خود نیز آن را ساخت^۴ . با این زمینه ها و شرایط فراهم آمده بود که پس از جنگ و گریزهای بسیار پس از جنگ نهاوند (فتح الفتوح) روزگار حکومت ساسانیان بسر آمد و عربها بر بسیاری از بخشهای سرزمین ایران ، چیره گشتند .

۱ - سنن أبی داود ، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید ۴ : ۹۷ (شماره ۴۲۵۲) ؛ ترک الإطتاب فی شرح الشهاب ، ابن القضاعی ص ۶۲۷ (ش ۷۴۲) ؛ المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی ، و نسینک و دیگران « زوی » ، نیز النهایه فی غریب الحدیث ، ابن الأثیر « زوی » .

۲ - النهایه فی غریب الحدیث ۴ : ۳۲۵ .

۳ - الطبری ۴ : ۲۲۲۶-۲۲۲۵ (سال ۱۴ هـ) .

۴ - السیره النبویه ، ابن هشام ۳ : ۲۳۵ : المغازی ، الواقدی ۱ : ۴۴۵ .

اما به گواهی تاریخ ، از آغاز کار عربها درباره اداره این کشور بادشواریهایی بنیادینی رو به رو بودند . یکی از ریشه دار ترین و منطقی ترین دشواریهای آنان را - گذشته از همه علت‌هایی که در این راستا می توان یافت - باید ناهمگونی و ناسازگاری دو فرهنگ و تمدن این دولت دانست . درست است که پس از پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان ، این فاصله های نگرشی و فرهنگی ، کوتاه شد ، ولی هیچ گاه به پایه ای نرسید و نباید هم می رسید که ایرانیان و عربها را بسان یک ملت در آورد . این احساس برتری و نابرابری با دیگر ملت‌های مسلمان در آغاز بیشتر از سوی مسلمانان عرب آشکار شد و رفته رفته بر آن دامن زده شد تا در روزگار فرمانروایی امویان (۱۳۲-۴۱هـ) ، به نارواترین و زشت ترین شکل خود رسید^۱ . برای نمونه به رویدادی که ابوالفرج اصفهانی آورده است ، می نگریم : یکی از موالی (مردی غیر عرب) از اعراب (از تازیان بدوی) قبیله بنی سلیم زن گرفت . موضوع را به ابراهیم بن هشام والی مدینه خبر دادند . ابراهیم آن مرد مسلمان غیر عرب را فراخواند ، زنش را از او جدا کرد ؛ دو بست تازیانه به او زد ، سرو ریش و ابروانش را تراشید و او را رها کرد^۲ . با این همه تا دهه های پایانی قرن یکم هجری فرمانروایان اموی ناگزیر بودند از شیوه دیوانهای ایرانی در محاسبات خود ، سود جویند^۳ و از همین راه نیز واژه پارسی دیوان در زبان عربی راه یابد و برای همیشه بماند . همچنین بسیاری از تقلیدهای فرمانروایان اموی از معاویه گرفته تا دیگر فرمانروایان این خاندان از رفتارهای ایرانیان ، از فرهنگ ، تمدن و آداب و رسوم ایران ، در لابه لای نوشته های کهن و پر اعتبار اسلامی ، دیده می شود^۴ .

۱ - بنگرید : ضحی الإسلام ، أحمد امین : ۱ : ۲۶-۲۳ .

۲ - الأغانی : ۱۶ : ۱۰۶ .

۳ - الفهرست ، ابن الندیم ، ۳۳۸ .

۴ - بنگرید : التاج فی أخلاق الملوك ، الجاحظ ص ۱۰۱،۹۷-۱۰۰ ، ۲۱۱ : السعادة و الإسعاد ، محمد بن یوسف عامری ۲۸۶ : تاریخ التمدن الإسلامي ، زیدان : ۵ : ۱۲۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۷ .

گرچه مقدمه مقاله کمی به درازا کشید، ولی به هر روی نگارنده ناگزیر بود به موضوعهایی که به گونه ای با نتیجه مقاله در پیوندند، اشاره ای بکند. در پی رفتارهای ناپسند و خودکامانه فرمانروایان اموی با مردم غیر عرب سرزمینهای اسلامی، به ویژه با ایرانیان، مردم ایران برای رهایی از این گرفتاری و نیز برای دفاع از ارزشهای ملی خویش، به مقاومت و نافرمانی در برابر فرمانروایان اموی و کارگزاران ایشان برخاستند. شایان یادآوری است که ایستادگی ایرانیان در برابر زورگویان و ستمگران بی هیچ مبالغه ای - در تاریخ پیش از اسلام و پس از اسلام، زبانزد بیگانگان بوده است. کریستن سن در پایان کتاب خود «ایران در زمان ساسانیان» بخشی با عنوان «خاتمه» آورده و خوی و منش ایرانیان از دید بیگانگان را در آنجا یاد کرده است. این بیگانگان کسانی از فرماندهان لشکر، سیاستمداران و شخصیت‌های بزرگ کشور‌های دیگراند. او مطالب این خاتمه را از نوشته‌هایی همچون «جنگهای ایران و روم» نوشته پروکوپئوس که تأکید می‌کند او خود نیز در این جنگها حضور داشته و همچنین از نوشته‌های پر اعتبار دیگر، آورده است. کریستن سن می‌نویسد: ایرانیان دلیرترین مردمان روی زمین اند؛ به خود و شخصیت خود، بسیار بها می‌دهند؛ با غرور و سرافراز راه می‌روند؛ آزادمنش و با گذشت اند، ولی در برابر دشمن سرسخت، بسیار نیرنگ باز و بی رحم اند؛ بسیار پیچیده درون اند و به آسانی نمی‌توان به اندیشه آنان پی برد.^۱

عمر بن خطاب نیز به هوشمندی بسیار و پیچیدگیهای رفتار رزمی ایرانیان پی برده بود. هرزمان یکی از بزرگان ایران و نیز یکی از فرماندهان ارتش ایران در آن جنگها، به دست عربان گرفتار شده او را در مدینه نزد عمر آوردند. عمر به او گفت: اسلام بپذیر و گرنه دستور می‌دهم تو را بکشند، گفت: من از آیین خود بر نمی‌گردم ولی پیش از کشتن دستور ده آبی برای من بیاورند، کاسه آبی آوردند و به دست او دادند؛ هرزمان گفت: من از این گونه کاسه که آلودگی

^۱ - جنگهای ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی ص ۱۶.

به خود می پذیرد^۱، آب نمی نوشم. کاسه آب دردست او بود و سخت پریشان و هراسیده به نظر می رسید. عمر پرسید چرا آب نمی نوشی؟ آسوده باش تا این آب را ننوشی تو را نمی کشند. سپس او کاسه آب را بر زمین افکند، کاسه شکست و آب آن بر زمین ریخت. عمر گفت در کاسه دیگر، آب بیاورند. هرمان لبخندی زد و گفت: دیگر نیازی به آب نیست، تو به من امان دادی، عمر گفت؛ من به تو امان ندادم. حاضران گفتند: تو با جمله ای که گفتی: «تا این آب را ننوشیده ای تو را نخواهند کشت»، خود امانی بود که تو به هرمان دادی؛ چون او آب را ننوشید^۲. عمر گفت: «قائلة الله أخذ أماناً ولم نَشْعُرْ» (خدا او را بکشد بی آنکه بدانیم از ما امان گرفت).

به دنبال پیروزیهای پی در پی عربها، داراییها و غنائم جنگی بسیاری فراهم آمد. دیگر نمی شد و شرائط کشورداری اجازه نمی داد که همه دست آوردهای جنگها را در دم میان مسلمانان بخش کنند. دانستند که برای نگهداری درست و دقیق این داراییها، به فنّ و دانش ویژه ای نیاز هست. در این باره به کنکاش و بررسی پرداختند ولی ره به جایی نبردند. هرمان در آنجا بود و گفت: ما ایرانیان در این راستا از فنی به نام «ماه روز یا ماه روژ»، بهره می جویم. به یاری این دانش هم، زمان هر چه را که بخواهیم برای خو نگاه می داریم و هم از دستکاریهای نابکارانه در نوشته ها و سندهای مالی، جلوگیری می کنیم. مسلمانان گفته او را پسندیدند و «ماه روژ» در قالب «مُورُخ» در آمد و در زبان عربی به کار رفت و از همین واژه، مصدر «تأریخ» و مشتقات دیگر نیز بر آوردند و به کار بردند^۳. ایرانیان با فرهنگ و منش و تربیت ویژه ای که داشتند و گوشه هایی از آنها در بالا یاد شد، با فرمانروایان و سردمداران عرب که دعوی تحلّق به اخلاق راستین اسلامی داشتند، ولی به واقع بر پایه خوی و رفتارهای تعصب آمیز

۱ - کریستن سن ۵۳۷-۵۳۳. ابوزید بلخی در توضیح گفته هرمان می گوید: ایرانیان درکاسه چوبی و سفالین چیزی نمی خوردند، زیرا آنها آلودگی پذیرند (کتاب البدء و التاریخ، ابوزید أحمد بن سهل البلخی ص ۲۰۵).

۲ - کتاب البدء و التاریخ، ۲۱۶-۲۰۵. جمله «قائلة الله» رازمتن دیگری آوردم. نیز نگاه کنید: تاریخ الرسل و الملوك تاریخ الطبری ۵: ۲۵۵۹-۲۵۵۸.

۳ - بنگرید: تاریخ سنی ملوک الأرض والأنبیاء، حمزه بن الحسن (حدود ص ۱۰-۶).

عرب‌گرایی خویش رفتار می‌کردند، رو به رو بودند. در روزگار صدر اول اسلام یعنی تا سال چهلیم یا پایان چهلیم هجری (سال شهادت امیر المؤمنین علی (ع) که رفتارها و منش پیامبرگرمی اسلام (ص) هنوز در جامعه اسلامی به کار می‌رفت، به ویژه در روزگار کوتاه خلافت علی (ع) ایرانیان، دشواری چندانی نداشتند. ولی از آغاز فرمانروایی امویان، چنان‌که اشاره شد، موالی^۱ با روزگار سخت و توانفرسایی روبه‌رو گشتند.

از آن میان ایرانیان در برابر رفتارهای ناپسند و نامردمیهای امویان، می‌کوشیدند با پذیرش کمترین آسیب و رنج، هم به زندگانی خود بپردازند و هم چاره‌ای برای آن ناهنجاریها بیندیشند. چون همان‌گونه که یاد شد، روحیه و شخصیت آزادمنشانه و ستم‌ناپذیری در ایرانیان به صورت خوبی پایدار در آمده بود و از سوی دیگر در برابر دشمن سرسخت، به ویژه آن‌که رفتارهای ددمنشانه نیز داشته باشد، این روحیه بسیار نیرومند بود و نیز ایرانیان به سبب آزمودگیهای دراز مدت تاریخی و فرهنگی، آبدیدگیهای بایسته و سنجیده‌ای یافته بودند و می‌دانستند که در شرایط سخت چگونه با دشمن روبه‌رو گردند، به تشکیل گروههای ضد اموی، بلکه ضدّ عرب، روی آوردند^۲. پیدا است که حساب اسلام و آزاد اندیشان و فرهیختگان عرب تبار از حساب تازیان ناآگاه بدوی و به دور از فرهنگ و تمدن مردمی و اسلامی و نیز از حساب خاندان حاکم اموی و کارگزارانشان، جدا است^۳. بدینسان بود که ایرانیان از راههای گونه‌گون در برابر امویان ایستادند. نخست این ایستادگیها و دشمنی با خاندان حاکم ابوسفیان، به صورت نهانی و زیرکانه بود، آنان به خوبی می‌دانستند که چه باید

^۱ - واژه «مولى» که جمع آن، «موالی» است، گذشته از معانی بسیاری که در فرهنگهای لغت عربی برای آن یاد کرده‌اند، در روزگار امویان معنی حقارت‌آمیزی نزدیک به برده پیدا کرد. ولی معنی عرفی «مولى» دربارهٔ مسلمانان غیر عرب، «وابسته» است. زیرا این گروه مسلمانان برای آن‌که بتوانند به طور کامل از حقوق اجتماعی خود برخوردار گردند، می‌کوشیدند تا خود را وابسته به یکی از خاندانهای سرشناس عرب کنند و یکی از کسان آن خاندان بشمار آیند. (بنگرید: رسائل الجاحظ ۲:۲۱ «رساله فی النابتة».)

^۲ - نوشته‌های تاریخی و ادبی دورهٔ اموی انباشته است از این نمونه‌های زشت و شرم‌آور این خاندان. نیز بنگرید: ضحی‌الاسلام، أحمد امین ۱: ۱۷-۳۴ به ویژه ص ص ۳۴-۲۸.

^۳ - همان، ۲۸-۲۷.

بکنند. خلیفه دوم عمر نیز به این خوی هوشمندانه و زیرکانه ایرانیان برده بود. از این روست که به سپاهیان خود در رویارویی با ایرانیان در میدانهای کارزار سفارش می کند که سخت مراقب نیرنگهای رزمی ایشان باشند. او در نامه ای به سعد وقاص یکی از فرماندهان لشکر عرب در حمله به ایران می نویسد: « هر گاه به پارسیان یا یکی از ایشان برخوردید، به سختی برایشان بتازید. هرگز با گروههای انبوه آنان کارزار نکنید. مبادا شما را بفریبند که ایشان مردمی فسونگر و فریبکارند و رفتاری نه چون رفتار شما دارند^۱. »

شاید بی جا نباشد اشاره گردد: کسانی که می پندارند لشکریان ایران در رویارویی با سپاهیان عرب در حمله به ایران، پایداری از خود نشان ندادند، سخت در خطا هستند. یک نگاه گذرا به گزارشهای این جنگها، بی پایگی این پندار را آشکار می سازد^۲. این جنگها بیش از هشت سال ادامه داشت و مقاومتهای هرزمان یکی از بزرگان روزگار ساسانی و پیکارهای سخت لشکریان او با لشکریان عرب و هراسی که فرماندهان نظامی عرب از او داشتند و پیمانهایی که به امید پیروزی بر عربان با آنها می بست و می گسست و سرانجام نیز شکست خورد و با آن رفتار بسیار هوشمندانه و آگاهانه خود با عمر که او را از مرگ نجات داد، همه و همه، سستی و نادرستی پندار بالا را ثابت می کند^۳. در آغازمقاله، اشاره ای به علتهای این شکست و پیروزی عربهای مسلمان رفت. تعیین مدت یاد شده برای جنگهای عرب با ایرانیان، تنها برای سقوط بخشهای مرکزی ایران که در سرنگونی فرمانروایی ساسانیان اهمیت بسزایی داشته، در نظر گرفته می شود، و گرنه این جنگها و ایستادگی مردم ایران، هماهنگ با شرایط و افت و خیزهای سیاسی حاکم بر سرزمینهای اسلامی، همچنان برپا بوده است. به راستی می توان گفت: این ایستادگی ایرانیان و پیکارهایشان با حکومت امویان همواره به گونه ای پراکنده در

^۱ - نامه ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد(ص) و اسناد صدر اسلام، محمد حمید الله، ترجمه سید محمد حسینی ص ۴۸۲.

^۲ - بنگرید: الأخبار الطوال، أبوحنیفه الدینوری ص ۱۳۸-۱۱۳: تاریخ الطبری، (چاپ اروپا) جلدهای ۴ و ۵؛ الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر سالهای ۱۱۳ تا ۳۱ هجری؛ فتوح البلدان، بلاذری؛ مروج الذهب مسعودی.

^۳ - تاریخ الطبری ۴: ۲۱۶۲ تا ۵: ۲۷۳۶ (سالهای ۱۳ تا ۲۳ هـ).

سراسر روزگار فرمانروایی این خاندان در کار بود تا جنبش خراسانیان را پدید آورد و حکومت آنان را به زانو در آورد و سرنگون کرد. در دهه های پایانی حکومت امویان، سران و گردانندگان گروههایی که با امویان پیکارهای نهانی داشتند، صلاح کار در آن دیدند که با پشتیبانی از هاشمیان، که از خویشان نزدیک پیامبر(ص) بودند، بتوانند به سرنگونی فرمانروایی امویان شتاب بیشتری بخشند. احمد امین در این باره می نویسد: «موالی (ایرانیان) به راستی از فرمانروایی خاندان اموی بیزار بودند و در راه نابودی آن کوشیدند. دیدگاهشان در این راستا این بود که: حکومت اموی با ما به ستم رفتار می کند و تاکنون نیز - به جز عُمر بن عبدالعزیز - هر خلیفه ای به جای خلیفه دیگر نشسته است، جز ستمگری در حق ما، رفتار دیگری از او ندیده ایم. ما توان آن نداریم که حکومت را از تازیان به ایرانیان برگردانیم، زیرا بیشترین توان و نیروی نظامی همچنان در دست تازیان است. چنانچه فراخوانی برضد امویان از سوی ایرانیان آشکار گردد، عربها و مسلمانان غیر عرب، همه به پیکار ما برخوانند خواست. از این رو باید مردم را برای برگرداندن حکومت از امویان به هاشمیان فراخوانیم، زیرا آنان از بنی امیه به پیامبر نزدیک ترند.

بدین گونه، فراخوانی، ما را زود تر می پذیرند و رنگ دینی هم خواهد داشت. سرانجام هنگامی که ما به بنی هاشم یاری رساندیم و دریافتند که به یاری ما به حکومت رسیده اند و موفقیتشان به دست ما بوده است، در این صورت، حکومت از بیرون در دست ایشان و از درون در دست ما خواهد بود؛ پایگاههای والا را به دست می گیریم، ما به کارهای حکومت سامان می بخشیم و شکوه بیرونی خلافت را به آنان واگذار می کنیم: ریخت و قالب بیرونی خلافت در دست ایشان و گوهر و مایه های درونی آن، در دست ما خواهد بود. گویا این، اندیشه ای بوده که ایرانیان در فراخواندن مردم به حکومت عباسیان، در سر داشته اند^۱. البته این دیدگاه نویسنده همان دیدگاهی است که جاحظ (۲۵۵-۱۵۰هـ) بزرگترین تحلیل گر سیاسی، اجتماعی، ادبی و... روزگار خود درباره حکومت عباسیان داشته است. وی می گوید

۱- ضحی الإسلام ۱: ۳۱-۳۰.

: «وقد یجبُ أن نذكر بعض ما انتهى إلینا من خلفائنا من وُلد العباس ، ولو أن دولتهم عجمیه خُراسانیه ، و دوله بنی مروان عربیه و فی أجنادِ شامیه^۱» (باید برخی از آنچه را که از فرزندان عباس خلفای ما به ما رسیده است ، یاد کنیم ، گرچه حکومت ایشان ایرانی خراسانی بود و حکومت مروانیان (از حکومت امویان) ، حکومتی تازی بود ، بالشکریانی از شام).

لسترنج^۲ پژوهشگر انگلیسی و جغرافیدان سرزمینهای اسلامی می گوید : روش خلفا که با شیوه کشور داری ایرانیان به خوبی آشنا گشته بودند ، همان شیوه کشورداری خسروان ساسانی بوده به ویژه در روزگار عباسیان که یک صدواندی سال پس از درگذشت پیامبر اسلام ، بر امویان رقیبان سیاسی خویش پیروز گشتند^۳. همهٔ مصادر و منابعی که دربارهٔ تمدن و فرهنگ اسلامی و خاندانهای فرمانروایی (خلفا) در اسلام سخن گفته اند ، یک زبان و بی هیچ دو دلی ، از تأثیر شگرف و فراگیر تمدن و فرهنگ ، آداب و رسوم ایرانی در همهٔ زمینه های : فکری ، فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی . . . این خاندانها ، یاد کرده اند.

گذشته از جاحظ بصری که با وجود ایرانی بودنش ، یکی از سرشناس ترین مخالفان یا حتی باید گفت از دشمنان شعوبیه (در معنی عرفی واژه ، ایرانیان ضدّ عرب) بود ، در بسیاری از نوشته های خود ، از این تأثیر آشکارا سخن گفته است ، نویسندگان و پژوهشگران دیگری همچون : یعقوبی ، ابن قتیبه دینوری ، ابوحنیفه دینوری ، أحمد بن عبدربه ، طبری ، ابن الندیم ، مسعودی ، ابن خلدون . . . و حتی شاعرانی چون ابن الرومی و متنبی نیز ، با اطمینان و بی پرده در این باره گفتگو کرده اند . از پژوهشگران معاصر نیز ، کسانی چون ویل دورانت در تاریخ تمدن ، ن. و. پیگو لوسکایا . . . در کتاب «تاریخ ایران» ، دکتر ذبیح الله صفا ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، حبیب الله نوبخت در «دیوان دین» ، دکتر احسان عباس در «عهد اردشیر» - که او این کتاب را با پژوهش متنها و سندهای با ارزش و پراعتبار تاریخی و ادبی ،

^۱ - البیان والتبیین ۳ : ۳۶۶.

^۲ - Guyle Strange.

^۳ - بلدان الخلافة الشرقیة ، ترجمه (به عربی) بشیر فرنسیس و کورکیس عواد ، ص ۱۴.

فراهم آورده است - ۴۰۰ هریک به گونه ای درباره تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در بخشهای گونه گون فرهنگ و تمدن اسلامی ، دیدگاه خود را بیان کرده اند .
 بر پایه آنچه یاد شد، تأثیر جلوه هایی از تمدن و فرهنگ ایران روزگار ساسانی، در تمدن و فرهنگ دوره های حکومت اسلامی ، واقعیتی انکار ناپذیر است ؛ ولی این تأثیر و تأثر ، در حکومت ششصد ساله خاندان عباسی ، به گونه ای نیرومند تر و آشکارتر دیده می شود . در این مقاله این دادوستدهای فرهنگی وارزشهای تمدنی ، درعنوانهای زیر پیگیری و پژوهش می گردد .

الف: گستره سیاست

۱-وزارت :

واژه « وزیر » واژه ای است ایرانی که در پهلوی به کار می رفته و « ویژیر » تلفظ می شده است . این واژه گویا مانند شماری واژه های پارسی دیگر ، در روزگار جاهلیت عرب ، به زبان تازی راه یافته بوده ، ولی در اصطلاح تشکیلاتی ، چنان که می شناسیم ، از روزگار خلافت عباسی و به وسیله ایرانیان به آن زبان راه یافته است ^۱ .

جرجی زیدان می نویسد : « الوزاره أسمى الرتب السلطانية ، وليست من مُحدثات الإسلام بل هي فارسيه الأصل اتخذها المسلمون في عهد الدولة العباسيه ^۲ » (وزارت ، برترین پایگاههای درباری و از پدیدآورده های اسلامی نیست؛ بنیاد آن ایرانی است و مسلمانان در روزگار عباسیان ، آن را به کاربردند). یعقوبی (وفات : ۲۹۲هـ) نیز جایگاه وزیر را در روزگار ساسانی ، پس از «کسرا» یا شاهنشاه می داند و می گوید او را « بزرجفرمذار » یعنی مسؤول و سرپرست کارها می گفتند . مسعودی ۳۴۵ (هـ) تاریخ تألیف کتاب او) نیز همین نام بزرجفرمذار را برای

^۱ - دورنمایی از فرهنگ ایرانی و اثر جهانی آن ، دکتر ذبیح الله صفا ص ۶۹ . نیز برای توضیح بیشتر در این باره ،

بنگرید: برهان قاطع ، تصحیح دکترمعین ، پانوش کلمه «وزیر» .

^۲ - تاریخ التمدن الإسلامی : ۱۵۸ .

وزیر به کار می برد و آن را «اکبر مأمور» (بزرگترین مسؤل) معنی می کند^۱ احمد بن محمد (ابن خلکان) می گوید: ابو سلمه که به او «وزیر آل محمد» می گفتند، نخستین کس بود که بدین نام نامیده شد و در حکومت عباسیان، بدان شهرت یافت. وی سپس می افزاید: «و لم یکن قبله من یعرف بهذا اللّٰعِبِ، لا فی دوله بنی أمیه ولا فی غیرها من الدّول»^۲ (پیش از وی هیچ کس، نه در حکومت بنی و نه در حکومت‌های دیگر (اسلامی پیش از بنی امیه)، به این عنوان شناخته نشده بود).

روشن است که عنوان «وزیر»، چونان عنوانی در تشکیلات سیاسی حکومت، نه در روزگار پیامبر اسلام (ص) و نه در روزگار خلفای راشدین، شناخته نشده بود.

کلمه وزیر دو بار در قرآن کریم آمده است^۳ و هر دو جا نیز به معنی یاور و یاری گر می باشد^۴. از این رو، واژه وزیر، چنان که یاد شد، نام و عنوانی ایرانی بوده که به زبان عربی راه یافته است.

کریستن سن می نویسد: «رئیس تشکیلات مرکزی، وزیر بزرگ بود که در آغاز «هزارید» لقب داشت. در عهد هخامنشی «هزارپتی» Hazarpati... به مقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه به دست او امور مملکت را تمشیت می داد. این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و به عهد ساسانیان رسید... [مهرنرسه صدر اعظم یزد گرد دوم] وقتی که به ارمنیان نامه نوشته بود، خود را «وزرگ فرمذار» ایران و اینران معرفی کرده بود. از مندرجات تاریخ طبری (نلدکه ص ۱۱۱) استنباط می شود که این کلمه عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده و عباراتی از یعقوبی و مسعودی نیز دیده شد، حاکی از این که وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان، «وزرگ فرمذار» می خوانده اند^۵.

^۱ - تاریخ یعقوبی ۱: ۱۴۵؛ التنبیه والإشراف، مسعودی ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

^۲ - وفیات الأعیان ۱: ۴۴۵؛ جرجی زیدان ۱: ۱۵۹.

^۳ - سوره طه: واجعل لی وزیراً من أهلی «و فرقان: ۳۵» وجعلنا معه أخاه هرون وزیراً.

^۴ - الأشباه والنظائر فی القرآن الکریم، مقاتل ابن سلیمان بلخی (مرگ: ۱۵۰هـ) ص ۲۸۴.

^۵ - ایران در زمان ساسانیان ۱۳۴-۱۳۳.

برپایه آنچه گذشت به خوبی روشن است که عنوان وزرگ فرمذار که عنوانی تشکیلاتی و سیاسی در روزگار ساسانیان بوده، با برنامه ریزی سنجیده و هوشمندانه ای به زبان تازی در آمد و در قالب «بزرگفرمذار» به کار رفت. این واژه و عنوان سیاسی در سایه نفوذ سیاسی چشمگیر ایرانیان در پایه گذاری حکومت خاندان عباسی، عنوان دومین شخصیت نیرومند این حکومت بشمار می آمد. بیشترین کسانی که در فرمانروایی عباسیان دارای این عنوان بودند، از ایرانیان بودند. چنان که گذشت، ابوسلمه خلائل نخستین وزیر عباسیان که او را «وزیر آل محمد» می نامیدند، ایرانی بود. همچنین ابویوب موریانی از روستای موریان نزدیک اهواز، وزیر ابوجعفر منصور برادر احمد سفاح، دومین خلیفه عباسی، یعقوب بن داود وزیر مهدی، یحیی پسر خالد برمکی وزیر هارون الرشید، پسران سهل از شاهزادگان ایرانی وزیران مأمون، پس از ایشان احمد بن یوسف، و ثابت بن یحیی وزیران... همه و همه ایرانی بودند^۱. این وزیران ایرانی همه دارای همان عنوان کهن ایران روزگار ساسانی «وزرگ فرمذار» (بزرگفرمذار) بودند و پس از شخص خلیفه، همه امکانات اجرایی در دست ایشان بود.

تواناییهای سیاسی و نظامی ایرانیان در دهه های پایانی فرمانروایی امویان و نیز در آغاز حکومت عباسیان، به پایه ای رسیده بود که ابراهیم امام به ابو مسلم نوشت: چنانچه توانستی هیچ عرب زبانی را در خراسان زنده مگذار حتی کودکان و نوجوانان ایشان رانابود گردان. از مُضَریان به ویژه کسی زنده نماند^۲. ابراهیم نواده عبدالله بن عباس و برادر دو خلیفه نخستین عباسی: سفاح و منصور و خود تیره ای نژاده از قبیله بزرگ مُضَر یعنی از قریش بود.

قحطبه طائی از بزرگان عرب و از فرماندهان ایشان در پیکار با امویان است. او ایرانیان را می ستاید و عرب را خوارترین و بی ارزش ترین مردم روی زمین می شمارد. او که خود عرب بود، در گفت و گو با ایرانیان، از آنان نیز ایرانی تر شده است. او می گوید: ای مردم

^۱ - درو نمایی از فرهنگ ایرانی...، دکتر صفا ص ۷۰-۶۹؛ جرجی زیدان ۵: ۲۵؛ ضحی الإسلام ۱: ۱۶۶، نیز جرجی زیدان

^۲ - ضحی الإسلام ۱: ۳۲؛ طبری ۱: ۲۵.

خراسان : این کشور نیاکان شما است ؛ ایشان در پرتو دادگری و رفتار شایسته ، بر دشمنان خویش پیروز می شدند . آن گاه که رفتار خود را دگرگون ساخته ستمگری کردند ، خداوند بر آنان خشم گرفت و بی ارزش ترین مردمان در نظر ایرانیان یعنی عرب را بر شما چیره گردانید . آنان فرزندان این مرزوبوم را به بردگی گرفتند ؛ با این همه تا آن گاه که رفتاری دادگرانه داشتند ، بر پیمان خود پای بند بودند و به یاری ستمدیده برخاستند ، فرمانروایی کردند . ولی از آن پس که رفتار خود را دگرگون کردند ، ستم در پیش گرفتند ، نکوکاران و پرهیزکاران را به هراس افکندند ، خداوند شما را بر آنان پیروز گردانید تا کیفر رفتارهای خویش را ببینند و شما نیز انتقام خون مردانتان را از آنان باز ستانید^۱ .

راست است که فرمانروایان عباسی نیز آن گونه که در آغاز کار ، تواناییها و کامرواییهای سیاسی خود را در گرو دلاوریها ، مردانگیها و پشتیبانیهای ایرانیان می دیدند و نشان می دادند ، سرانجام در رفتارهای ستمگرانه خویش ، خلاف آن را به کار بستند . آنان نخست با نیرنگ و نهانی و سپس که نیروی بیشتری یافتند ، آشکارا بسیاری از وزیران ایرانی خود و نیز شخصیتهای سیاسی و دانشمندان ایرانی را ناجوانمردانه کشتند . ابوسلمه خلّال ، جعفر برمکی ، ابومسلم خراسانی ، طاهربن حسین ، ابن مقفّع ، بابک خرّم‌دین ، مازیار پسران قارن... را ، به دستور فرمانروایان عباسی ، از میان بردند .

اما به گواهی تاریخ ، این خاندان حکومتی هیچ گاه نتوانست بدون همکاری و راهنماییهای فکری ایرانیان ، کارهای خلافت را چنان که باید ، پیش برد . آنان همواره برای سامان بخشیدن به سیاستگزاریها و مدیریتهای کشوری ، نیازمند ایرانیان بودند^۲ . از این گذشته ، ایرانیان

^۱ - ضحی الإسلام ۱: ۳۴ در شهرت تازی کشی ابومسلم خراسانی و سربازان او نوشته اند : زمانی که ابومسلم برای گزاردن مناسک حج به مکه رفت ، از ترس او همه عربهای بادیه به بیابانها گریختند . آنان این بیت نصر بن سيار را زمزمه می کردند :

« فَمَنْ يَكُنْ سَائِلًا عَنْ دِينِ قَوْمِهِمْ
فَإِنَّ دِينَهُمْ أَنْ يُقْتَلَ الْعَرَبَا »

(البدء والتاريخ ، أبوزيد البلخي ۲: ۲۸۷) .

^۲ - مقدّمه ابن خلدون ، ص ۲۲۸ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ؛ تاریخ تمدن ، ویل دورانت ۱۱: ۷۲ .

رفتارهای خائنانه و کین توزانه سران حکومت عباسی را فراموش نکردند. دلیرمردانی چون بابک خرم‌مدین، یعقوب لیث، مازیار...، چنان هراسی در دل خلفای عباسی افکنده بودند که آنان آرزو داشتند به هر بهایی که باشد آنان را با خود همراه کنند، ولی آن آزادمردان هرگز به این گونه سازشها با خلیفه، تن در ندادند^۱. سرانجام نیز در سال ۳۳۴هـ معزالدوله دیلمی، بغداد را گرفت و خلیفه عباسی را از تخت خلافت به زیر کشید و سربازانش عماد خلیفه را به گردنش بسته او را با خواری تمام بر روی زمین کشیدند و به زندان بردند^۲. این رویداد در واقع پاسخ بسیار تلخ تاریخی بود که مردم ایران به ناسپاسیها و فرومایگیهای عباسیان دادند. از آن پس به راستی خلافت عباسی به گور سپرده شده تنها نامی از آن بر سر زبانها مانده بود^۳. از آن تاریخ، بیش از یک قرن، خاندانهای ایرانی بودند و نیز فرهنگ و تمدن ایران بود که بر بغداد مرکز خلافت عباسی و همچنین بر بیشترین بخشهای کشور پهناور اسلامی، فرمان می‌راندند^۴ و در نمازهای جمعه، خطبه به نامشان خوانده می‌شد، برای نخستین بار، نامهای: معزالدوله، عمادالدوله و رکن‌الدوله پسران بویه دیلمی با نام خلیفه، بر روی سکه‌ها نقش بست^۵.

محمد بن حسین شریف رضی گردآورنده کتاب نهج البلاغه امیر المؤمنین علی (ع) هنگام دستگیری خلیفه المستکفی بالله به فرمان معزالدوله و به تازاج رفتن کاخ و دربار المستکفی، در آنجا بود. قلقشندی می‌گوید: او پیش از دیگران از این صحنه پر آشوب به سلامت بیرون آمد. کسانی که آنجا مانده بودند، جامه‌ها و آنچه راکه باخود داشتند در آن آشوب از دست

^۱ - بنگرید تاریخ سیستان (مؤلف ناشناخته) ص ۲۳۲-۲۲۷.

^۲ - تجارب الأمم، مسکویه الرازی ۶: ۱۱۷-۱۱۶: الأعلام، زرکلی ۵: ۳۵۲؛ نیز بنگرید: التنبیه و الإشراف، مسعودی ص ۴۰۰.

^۳ - مسعودی همان: متأثر الإنافه فی معالم الخلافه، أحمد بن عبدالله القلقشندی ۱: ۳۳۸-۳۰۰.

^۴ - قلقشندی همان، ۳۱۳، ۳۳۸.

^۵ - همان، ص ۳۰۰.

داه و خواریها دیده بودند . در دیوان سید رضی قصیده بلندی است که درنوشته توضیحی بالای آن ، سال سرودن آن را ۳۸۱ هـ آورده است با مطلع :

لَوَاعِجُ الشُّوقِ تُخْطِئُهُمْ وَ تُصْمِنِي وَ اللُّؤْمُ فِي الحُبِّ يَنْهَاهُمْ وَ يُغْرِبِنِي

قلقشندی سه بیت از این قصیده رانیز که از شگفتیهای زمانه و ناپایداری خوشیهای آن ، در آنها گفت وگو شده آورده است . ولی با توجه به تاریخ این رویداد درباره المستکفی بالله (۳۳۴ هـ) و تاریخ زندگانی شریف رضی ، گزارش قلقشندی نمی تواند درست باشد . رَضِيَ دَرَسَال ۳۵۹ هـ در بغداد چشم به جهان گشوده و در ۴۰۶ هـ از جهان رفته است ^۱ . روشن است که وی در تاریخ ۳۳۴ هـ هنوز از مادر نزاده بوده ؛ پس چگونه می توانسته هنگام سرنگونی المستکفی بالله از خلافت، در دربار او بوده باشد . پس باید گفت: قصیده یاد شده را او برپایه نوشته های تاریخی، در سال ۳۸۱ هـ سروده است .

موضوع فرمانروایی مطلق آل بویه بر بغداد و چیرگی آنان بر دستگاه خلافت عباسی از ۳۳۴ هـ تا ۴۴۰ هـ ، موضوعی روشن و قطعی است و متنبی بزرگ ترین شاعر عرب نیز از فرمانروایی خاندان بویه بر عربان ، بارنج بسیار یاد کرده است . او برای ستایش عضدالدوله دیلمی و برخورداری از بخشهای او ، روانه شِعْب بَوَّان در فارسی می گردد و به دربار عضدالدوله می رود . وی در آنجا خود را به راستی بیگانه و غریب می یابد و می بیند کسی به او که شاعری بسیار سرشناس است ، وقعی نمی نهد ، البته او شعر ستایشی خود را خوانده و جایزه ای نیز گرفته بود ، ولی از این که به او بهایی نداده بودند ، برآشفته چنین سروده است :

وَ لَكِنَّ الفَتَى العَرَبِيَّ فِيهَا غَرِيبٌ الوَجْهَ وَ البِدَ وَ اللِّسَانَ^۲

او سرانجام به این واقعیت پی می برد که دیگر تازیان تنها با داشتن نام عرب ، در نظر ایرانیان ارزشی ندارند ؛ از این رو است که چنین می سراید :

وَ إِنَّمَا النَّاسُ بِالمُلُوكِ وَ مَا تُفْلِحُ عُرْبٌ مُلُوكُهَا عَجَمٌ

^۱ - تاریخ آداب اللغة العربیه ، جرجی زیدان : ۲ : ۲۵۷ : الأعلام الزرکلی : ۶ : ۳۲۹ .

^۲ - دیوان المتنبی : ۴ : ۴۸۷ : ضحی الإسلام : ۱ : ۶۶ .

لا أدبَ عندهم ولا حسَبٌ

ولا عهودٌ لهم ولا ذِمٌّ^۱

(نیکبختی و رستگاری مردم، به فرمانروایانشان باز بسته است؛ تازیان که فرمانروایان ایشان عجم (ایرانیان) باشند، رستگار نخواهند شد. آنان از ادب به دور و از ارزش خاندانی بی بهره اند؛ برپیمانها و تعهد خویش پای بند نیستند). البته از دید متنبی که او را به چیزی نگرفته اند، ایرانیان، بدین گونه اند؛ آیا تاریخ نیز با این سخن شاعرانه، همداستان است؟! یاد آوری نمونه های به نسبت فراوان تاریخی در این مقاله، برای آن است که انگیزه های اثر پذیری گسترده تشکیلات خلافت عباسی از فرهنگ و تمدن ایرانی، بدان گونه که بوده است، به روشنی آشکار و یاد گردد. درست است که حرکت جامعه به گونه ای افقی و گشوده پیش می رود و در این پویایی باز، همراه خود همه بخشهای: فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی... رانیز با منطقی علمی و سازگار با کلیت ساختاری آن جامعه، پیش می برد، ولی گویا در این میان تأثیر برخی از بخشهای یاد شده در دیگر بخشهای جامعه، زود رس تر و پر شتاب تر است. از این رو است که چیرگی نظام سیاسی ایران بر حکومت عباسی، چشمگیر تر از دیگر بخشهای سازنده جامعه، خودنمایی می کند. در صورتی که نظامهای: فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایران نیز، چنان که خواهیم دید، تأثیری برابر و هماهنگ با تأثیر سیاسی، در تشکیلات حکومتی و جامعه روزگار عباسیان داشته است.

۲- کشور داری

عنوان کشور داری در این مقاله، موضوعهای: تشکیلات درباری، رفتار سیاسی فرمانروایان عباسی و نیز رفتار آنان با مردم، طبقات مردم، انتخاب رجال سیاسی، شهربانان و مرزداران را در بر می گیرد.

تشکیلات دربار خلافت عباسی:

جرجی زیدان می گوید: با آن که دوره اول عباسی (سالهای ۱۳۲ تا ۲۳۲هـ)، نام خود را با خود دارد و از آن روزگار خلافت عباسی است، ولی من این دوره را دوره ایرانی می نامم.

^۱ - دیوان المتنبی ۴: ۲۳۰.

زیرا دولت عباسی با آن که فرمانروایان و زبان و دیانتش عربی بود، اما دیدگاه سیاستگزاری و کشورداری آن، پارسی (ایرانی) بوده است. برای آن که این حکومت، به یاری ایرانیان پدید آمد و نیز سازمانهای اداری آن به دست پارسیان به کار افتاد و ادامه یافت و وزیران و دبیران پرده دارانش نیز ایرانی بودند. به علت رفتار زشت امویان با غیر عرب، به ویژه ایرانیان و نیز سختگیریها و تحقیری که به آنان روا می داشتند، ایرانیان با دشمنان حکومت اموی همسو و هم پیمان گشتند که امویان را از میان بردارند و برداشتند^۱. فرمانروایان عباسی برای پدید آوردن تشکیلات سیاسی دربار خلافت و سامان بخشیدن به آن، با راهنمایی شخصیت‌های ایرانی، از تشکیلات سیاسی روزگار ساسانی بهره بردند. برای رسیدن به این هدف، از کتابهایی که در این راستا ساسانیان داشتند و اصول نظام سیاسی کشور به شکل طبقه بندی شده در آنها آمده بود، سود بردند. کتابهایی چون «آیین نامه»، «گاهنامه»، «خدای نامه»، «کاروند» (در فنون بلاغت)، «کلیله و دمنه»، در شمار این کتابها بوده است. جاحظ برای نشان دادن شکاف بسیار عمیق میان فرهنگ ایران و عرب می گوید: شعوبه طرفداران فرهنگ ایران می گویند: چوب نازک که ایرانیان به دست می گیرند برای نواختن موسیقی و پدید آوردن آهنگ است، ولی نیزه و عصا و کمان که تازیان به دست می گیرند، ابزارهای: گاوچرانی و پیکار و تیر اندازی است. میان کلام (آهنگ و نوا) و کمان و عصا، چه تناسبی می توان یافت^۲.

سپس جاحظ می افزاید: هر که دوست بدارد که در هنر سخنوری و زبان آوری استاد گردد، باید کتاب «کاروند» را بخواند. نیز هر که نیاز به خرد، ادب و آگاهی به پایگاههای اجتماعی، اندرزه‌ها، آموزه‌های تاریخی... داشته باشد، باید به ژرفی به زندگینامه پادشاهان بنگرد. این ایرانیان اند، یونانیان و هندیان و نوشته‌ها، سخنوریها، دانشها و ژرفایی خرد این مردمان که پیش روی ما است؛ آیا اینان چون تازیان با به دست گرفتن نیزه، چوب بلند و کمان به هنگام سخنرانی و به حرکت در آوردن آنها، به آن پایگاهها رسیدند؟! نه، هرگز ولی از آنجا که شما

^۱ - تاریخ التمدن الإسلامی ۴: ۱۲۳ - ۱۲۲.

^۲ - البیان و النبیین ۳: ۱۲.

مردمی شتر چران و شبان بوده آید و نیزه در دست می گرفته آید، به عادت بیابان، در شهر نیز آن را در دست می گیرید. چون گفت و گو و سخنتان بیشتر با شتر بوده، آهنگ سخنتان درشتناک گشته است، تا آنجا که گویی هنگامی که با همشینیان خود سخن می گوئید، با کران سخن می گوئید^۱ (بسیار بلند سخن می گوئید که نشانه خوی صحرا نوردی است).

پیش از این یاد شده که جاحظ خود یکی از مخالفان سرسخت شعوبیه و ایرانیان بود. او خود به پاسخگویی از سوی عربان به شعوبیه می پردازد و به تفصیل، با استفاده از قرآن و اشعار عرب و داستانهای پیامبران، پاسخهای خود را می آورد. اما بیان او به روشنی نشان می دهد که او خود نیز چون دانشمندی فرهنگ شناس و صاحب نظر و درعین حال، بی طرف، در این باره ناخواسته با شعوبیه همراه و همداستان است^۲. شش قرن پس از جاحظ، ابن خلدون عبدالرحمن بن محمد (۸۰۸-۷۳۲هـ) تاریخنگار و جامعه شناس بزرگ اسلامی، نظری تحلیل گرانه و عالمانه و در عین حال، بس تیره تر از نظر شعوبیه و جاحظ، درباره تازیان و فرهنگ آنان می آورد. او بر این باور است که مردم عرب به هر جا که گام نهادند، فرهنگ و تمدن آنجا را واپس بردند و از پیشرفت، بازداشتند (پیشتر نیز گفته شد که حساب اسلام و فرهنگ اسلامی، از حساب عرب و فرهنگ عربی، جدا است)^۳.

گفته شد که عباسیان به یاری شخصیتهای ایرانی و با بهره گیری از دانش و نوشته های ایرانی، پایه های حکومت خود را پی افکندند.

مسعودی می نویسد:

«پارسیان دارای کتابی به نام «گهنامه» (گاهنامه) هستند که مقامها و مراتب کشوری در آن آمده است. بر پایه طبقه بندی آنان، این مرتبه ها به ششصد عنوان می رسد. این کتاب جزو «آیین نامه» (آیین نامه) است. آیین نامه یعنی کتاب رسمها و آیینها. کتاب آیین نامه بس

۱ - همان، ۴: ۱۹-۱۵.

۲ - همان، ۴۸-۱۹.

۳ - مقدمه ابن خلدون ص ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۵۲-۱۴۵.

بزرگ و دارای هزاران برگ است و کامل آن، جز در نزد موبدان و دیگر بزرگان ایرانی، یافت نمی شود^۱.

همو گوید: «در سال سیصد و سه هجری (۳۰۳هـ)، در شهر اصفخر (استخر) در فارس نزد یکی از بزرگان ایرانی کتاب بزرگی دیدم که دانشهای ایرانی همچون: زندگینامه شاهان، سیاست‌گزاریهای ایرانیان و ساختمانهای آنان، در آن آمده بود. مطالب این کتاب، در هیچ یک از کتابهای پارسیان مانند: «گاهنامه»، «خدای نامه»، به چشم نمی خورد. در این کتاب تصویر بیست و هفت (۲۷) تن از شاهان ساسانی، ۲۵ تن مرد و دوتن زن، ترسیم شده است^۲. این تصویرها که استادانه انجام گرفته، هنگام مرگ هر یک از پادشاهان، چه پیر و چه جوان، با نوع جامه و رنگ آن وشعار ویژه و تاریخ زندگانی او، همراه با رویدادهای بزرگ روزگار پادشاهی وی، ترسیم و نوشته شده است. نیز در آنجا آمده است که اینان، چهارصد و سی و سه سال و یک ماه و هفت روز، روی زمین پادشاهی کردند. نیز در آن آمده است: «این کتاب از نوشته ها و آثار به جا مانده در گنجینه های خسروان پارس در نیمه جمادی الثانی سال ۱۱۳هـ فراهم آمد و برای هشام بن عبدالملک از پارسی به تازی ترجمه گشت^۳».

بیست سال پیش از سرنگونی حکومت امویان و به خلافت رسیدن عباسیان، این کتاب برای هشام بن عبدالملک خلیفه اموی ترجمه گشت. بی گمان در دو دهه پیش از فرمانروایی عباسیان، شمار دیگری از کتابهای ایرانی روزگار ساسانی نیز به عربی در آمده بوده فرمانروایان و سیاستمداران عرب از محتوای آنها آگاه شده بوده اند. زیرا برابر نوشته عمرو بن بحر جاحظ و محمد بن اسحاق ابن الندیم، ترجمه از زبانهای دیگر به عربی، به دستور خالد پسر یزید بن معاویه که مردی دانشور و دانش دوست بوده، آغاز گشت^۴. مرگ خالد در ۸۵هـ روی داد.

۱ - التنبیه و الإشراف ص ۱۰۴. حمزة اصفهانی از این کتاب با نام «کتاب صور ملوک بنی ساسان» یاد می کند و، یکی از منابع کتاب او بشمار می آید (تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء، ۳۴ و ۳۵).

۲ - همان، ۱۰۶.

۳ - همان تا ۳۴۲.

۴ - البیان و التبيين ۱: ۳۲۸؛ الفهرست ۳۳۸، ۳۴۰ تا ۳۴۲.

پس نزدیک به نیم قرن پیش از خلافت عباسی در سال ۱۳۲هـ، کار ترجمه به زبان عربی آغاز گشته بوده و بنابراین می توان گفت: هنگامی که عباسیان با مردان سیاسی دربار خلافت خویش و کارگزاران سرزمینهای اسلامی، به سیاستگزاری کشور روی آوردند، با بنیادهای فکری و سیاسی اداره کشور، طبقه بندی گروههای سیاسی خلافت و نیز رده بندی گروههای جامعه یابه تعبیر ثعالبی مرغنی، گروههای خاص و عام که در ایران روزگار ساسانی شکل گرفته و جا افتاده بود، به خوبی آشنان گشته بودند. مأمون خلیفه عباسی به آموزگار پسرش دستور داد که به او (الواثق بالله)، کتاب خدا قرآن بیاموزد و نیز او را به خواندن کتاب «عهد اردشیر^۲ و حفظ و به یاد سپردن کتاب «کلیله و دمنه»، وادار سازد^۳.

رسم و آیین دربار خلافت عباسی:

خلفای عباسی برای دربار خود آیینهایی پدید آورده بودند که همه یا بیشتر آنها به پیروی از دربار ساسانیان، شکل گرفته بود. کسانی که به دربار خلافت می آمدند، بسته به گروه اجتماعی خود، می بایستی از یکی از دو درخاَصه یا عامه^۴، وارد می شدند. کسانی که از گروه (طبقه) بزرگان یا از خاندان خلافت بودند، از در خاصه می آمدند؛ ولی مردمان گروههای دیگر، از در عامه، در می آمدند.

در کاخ فرمانروایی خلافت، میان جایگاه خلیفه و جایگاه حاضران، پرده ای آویخته بود که میان پرده و جایگاه خلیفه، چیزی نزدیک به ده متر و نیز میان مردم و پرده، همین اندازه فاصله

^۱ - تاریخ عُمرالسیر ص ۷۱۹.

^۲ - عهد اردشیر کتابی است که به دستور اردشیر پایه گذار فرمانروایی ساسانیان فراهم آمده است. در این کتاب، پایه های اندیشه و سیاستگزاریهای آزموده در دوره های فرمانروایی ایرانیان، گرد آمده. نوشته های این کتاب، چونان دستور عملهایی که همگان باید برپایه آنها رفتار می کردند، بشمار می آمد. استاد احسان عباس از استادان شایسته کشورهای عربی، این کتاب را با پژوهشی سنجدیده، به چاپ رسانده است (نشر دارصادر، بیروت ۱۳۷۸) و امام شوشتری آن را به فارسی برگردانیده.

^۳ - الفاضل، المبرد محمد بن یزید ص ۴.

^۴ - التاج فی أخلاق الملوك، جاحظ ۶۶، ۶۷-۶۸؛ عُمرالسیر ۷۱۹؛ ابن خلدون ۲۴۱.

بوده است. این رسم نیز به پیروی از دربار ساسانیان پدید آمده بود^۱. زیرا در روزگار بنی امیه و پیش از آن، عربان با چنین رسمی با این ویژگیها، آشنا نبوده اند، جاحظ این رسم دربار ساسانیان را به روشنی و با تفصیل آورده است^۲. در دربار ساسانیان برای شخصیتها و نیز گروههای گونه گون اجتماعی، جایگاههای ویژه ای تعیین گشته بود. افراد هر گروه در جای خود یا جایی که پرده دار نشان می داد، می نشستند. در دربار عباسیان نیز همین گونه رفتار می شده است. هنگامی که حکومت ناتوان تر می شد، به تعبیر ابن خلدون، پرده سومی نیز پدی می آمد که آنگاه دستیابی به خلیفه بسیار دشوار می شد. گاهی شمار این پرده ها به چهار هم می رسید چنان که وزیران خاندان برمکی نیز همین کار را کرده بودند و پرده ها یکی پس از دیگری میان خلیفه و مردم آویخته بود^۳. عباسیان این رسم را از ایرانیان آموختند. این رسم از روزگار اردشیر سرسلسله خاندان ساسانی رایج گشته بود^۴. چنانچه کسی با خلیفه کاری می داشت یا می خواست خلیفه را از نیاز خود آگاه گرداند، باید خواسته خود را می نوشت و آن را به دست پرده دار می داد تا وی آن را به دست وزیر یا نایب خلیفه برساند. پاسخ دستور خلیفه بر روی برگ درخواست که نام «قصه» به خود گرفته بود، گاهی به دست خلیفه انجام می گرفت، ولی این کار که بدان «توقیع» می گفتند، بیشتر به دست وزیر اعظم، انجام می شد. جعفر برمکی وزیر هارون الرشید که همه کارهای کلیدی کشور به فرمان او سامان می گرفت و به سبب همین نفوذ بسیار گسترده ای که داشت، لقب «سلطان» یافته بود^۵، نامه ها و قصه های دربار هارون را امضای کرد. جعفر مردی ادیب و

^۱ - زیدان ۵: ۱۵۷.

^۲ - التاج فی أخلاق الملوك ۷۴-۷۲.

^۳ - جرجی زیدان ۵: ۱۵۷؛ ابن خلدون ۲۴۱-۲۴۰.

^۴ - زیدان، همان.

^۵ - ابن خلدون ۲۳۸.

بسیار بلیغ بود و نوشته های او بر توقیعهها، به سبب بار بلاغی آنها، میان کاتبان و دبیران دیوانها، خرید و فروش می شد.^۱

همچنین آیینهای بسیاری دیگر از مجموعه فرهنگ و تمدن ایران روزگار ساسانی به مجموعه تشکیلات خلافت عباسی، راه یافته بود، مانند: آیین به خاک افتادن و زمین بوسی و بوسیدن دست و پای فرمانروای ساسانی، آیین سخن گفتن یا خاموش ماندن در کاخ و در حضور فرمانروا^۲ آیین درخواست از پادشاه در دربار که از روزگار اشکانیان و به دستور اردوان به صوت نوشته انجام می شد^۳، آیین بیرون آمدن از کاخ^۴ که نباید هنگام بیرون آمدن، پشت به فرمانروا می کردند، آیین اعلام گسستن با رعام یا شب نشینی و پراکندن حاضران، آیین اختصاص داشتن جامه، زیور یا هر چیز ویژه دیگر به فرمانروا که دیگران نمی توانستند و نمی بایست آنها را داشته باشند، آیین نشستن بر سرخوان خسروان ساسانی^۵، نیز کارهای بزرگی که فرمانروا هنگام پیش آمدن رویدادهای بزرگ و خطرناک باید انجام دهد، آیین دادن لقب به دولتمردان و نزدیکان دربار و عنوانهای مهم کارگزاران بزرگ کشور، آیین سخنوری و بسیاری آیینها و رسمهای درباری و اجتماعی دیگر که عباسیان از ایرانیان و نوشته های ایرانی فراگرفته و به کار بسته بودند.

همچنین نظامها و شیوه های اداره دیوانهای گونه گون دولتی همچون: دیوان محاسبات، دیوان رسالت، دیوان خراج، دیوان برید، دیوان الجند (دیوان لشکر)، دیوان مظالم، نیز شیوه های خراجگزاری، شیوه های پیکار و لشکر آرایی، گونه های ورزش و ورزشهای رزمی، خنیاگریها و هنر نگارگری نیز از فرهنگ و تمدن ایران روزگار ساسانی، به درون تشکیلات فرمانروایی عباسیان، راه یافته بود. همچنین راهیابی و ازگان و ترکیبهای پارسی به زبان عربی،

۱ - زیدان ۱: ۲۵۱-۲۵۴.

۲ - التاج، جاحظ ۷۲.

۳ - همان، ۷۲-۷۳.

۴ - همان، ۶۳.

۵ - همان، ۴۹ و پس از آن.

پیش از اسلام و پس از اسلام ، نمونه های دیگری است از تأثیر فراگیر فرهنگ و تمدن ایرانی ، در فرهنگ و تمدن عربان در روزگار عباسیان که جای پرداختن به این همه موضوعها، در این مقاله نیست .

نتیجه :

از آنچه یاد شد و نیز به یاری سندها و دلیلهای استوار دیگر که در دست است ، نگارنده بر این باور است که پایه های بنیادین حکومت عباسیان بر پایه بنیادهای جا افتاده و نیرومند تشکیلات فرمانروایی ایران در روزگار ساسانیان ، پی ریزی ، قالب بندی و پیکر دهی شده بود . نظام حکومت عباسی تا بدانجا به مجموعه سازه ها و اصول کشورداری و نظام سیاستگزاریهای ایرانی در همه گستره های : سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی ، و سازماندهی ارتش ، وابسته گشته بود که دگرگون ساختن هر بخش از آن نهادهای پیچیده ، برابر با دگرگون شدن یکی از پایه های حکومت عباسی بود . به لفظ دیگر . حکومت عباسی ، از بیرون عربی و از درون ایرانی بود .

منابع و مأخذ مقاله :

۱. قرآن کریم .
۲. الأخبار الطوال ، أبو حنیفه الدینوری ، داراحیاء الکتب العربیه ، القاہرہ ۱۹۶۰.
۳. الأعلام ، خیرالدین الزرکلی ، مطبعہ گوستاتسوماس و شرکاء ۱۳۷۸-۱۳۷۳ ق.
۴. الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم ، مقاتل بن سلیمان البلخی ، وزارہ الثقافہ ، القاہرہ ۱۳۹۵ق.
۵. الأغانی ، أبو الفرج الاصبہانی ، داراحیاء التراث العربی ، بیروت لبنان ۱۳۸۳ق .
۶. الإنافہ فی معالم الخلافہ ، الفلقشندی أحمد بن عبد اللہ ، مطبعہ حکومہ الکویت ۱۹۸۵.
۷. ایران در زمان ساسانیان ، کریستن سن ، ترجمہ رشید یاسمی ، تہران [بی تاریخ نشر].
۸. بلدان الخلافہ الشرقیہ ، لسترنج ، ترجمہ بہ عربی بشیر فرنسیس و کورکیس عواد ، مطبعہ الرابطہ ، بغداد ۱۳۷۳ق.
۹. البیان و التبيين ، عمرو بن بحر الجاحظ ، مکتبہ الخانجی ، مصر ۱۳۸۰ق .
۱۰. التاج فی أخلاق الملوک ، الجاحظ ، دارلفکر دارالبحار ، بیروت ۱۳۷۵ق.
۱۱. تاریخ آداب اللغہ العربیہ ، جرجی زیدان ، مطبعہ الهلال ، مصر ۱۹۱۲.
۱۲. تاریخ تمدن ویل دورانت ، ترجمہ بہ فارسی ابوالقاسم پایندہ ، اقبال ، تہران ۱۳۴۳.
۱۳. تاریخ التمدن الإسلامی ، جرجی زیدان ، دارالهلال ، القاہرہ [بی تا . . .].
۱۴. تاریخ الرسل و الملوک ، محمد بن جریر الطبری ، مکتبہ الأسدی ، طهران (افسست از چاپ بریل ۱۸۸۱-۱۸۷۹).
۱۵. تاریخ سیستان (مؤلف ناشناختہ ، تصحیح محمد تقی بہار (ملک الشعراء) ، محمد رضانی ، تہران ، ۱۳۱۴.
۱۶. تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء ، حمزہ بن الحسن الأصفہانی ، مطبعہ کاویانی ، برلین ۱۳۴۰ق.
۱۷. تاریخ غررالسیر ، أبو منصور الثعالبی المرغنی ، مکتبہ الأسدی ، تہران ، ۱۹۶۳.

۱۸. تاریخ الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب، مکتبه الغری، النجف ۱۳۵۸ق.
۱۹. تجارب الأمم، مسکویه الرازی أبوعلی، دارسروش للطباعة و النشر، طهران ۱۳۶۶.
۲۰. ترک الإطناب، أبوالحسن علی بن أحمد، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۳.
۲۱. التنبیه و الإشراف، المسعودی علی بن الحسین، مکتبه خیاط، بیروت ۱۹۶۵.
۲۲. درونمایى از فرهنگ ایران و اثر جهانی آن، ذبیح الله صفا، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
۲۳. دیوان الشریف الرضی محمد بن الحسین، وزاره الإرشاد الإسلامی، تهران، ۱۴۰۶.
۲۴. جنگهای ایران و روم، پروکوپيوس، ترجمه محمد سعیدی، ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸.
۲۵. دیوان المتنبي بشرح البرقوقی، مطبعة الاستقامة، القاهرة ۱۳۵۷ق.
۲۶. رسائل الجاحظ، عمرو بن بحر، مکتبه الخانجی، القاهرة ۱۳۸۴ق.
۲۷. سنن أبی داود سليمان بن الأشعث السجستاني، دار إحياء التراث العربی [بی تا . . .].
۲۸. السیره النبویه، ابن هشام عبدالملک بن هشام، مطبعة عيسى البابي مصر ۱۳۵۵ق.
۲۹. عهد أردشير . إحصان عباس، دارصادر، بیروت ۱۳۷۸ق.
۳۰. السعادة و الإسعاده، محمد بن یوسف عامری (به کتابت مجتبی مینوی) دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۳۱. الفاضل، المبرّد محمد بن یزید، دارالکتب المصریّه، القاهرة ۱۳۷۵ق.
۳۲. الفهرست، ابن الندیم محمد بن اسحاق، المطبعة الرحمانیه، مصر ۱۳۴۸ق.
۳۳. کتاب البدء و التّاریخ، أبوزید البلخی أحمد بن سهل، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ق.
۳۴. مروج الذهب، المسعودی، دارالأندلس، بیروت ۱۳۸۵ق.
۳۵. المستطرف فی کلّ فنّ مستطرف، الأبشیهی محمد بن أحمد، دارصادر، بیروت ۱۹۹۹.
۳۶. معجم المورد، منیر البعلبکی، دار العلم للملایین، بیروت لبنان ۱۹۹۲.
۳۷. المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبویّ، ونسنگ (و دیگران)، بریل، لیدن ۱۹۳۶.

۳۸. المغازی ، الواقدی محمد بن عمر ، نشر دانش اسلامی (چاپ دکتر جونس) ۱۴۰۵ .
۳۹. مقدمه ابن خلدون ، دار إحياء التراث العربی ، بیروت لبنان [بی تا . . .].
۴۰. نامه ها و پیمانهای سیاسی حضرت محمد (ص) ، محمد حمید الله ، ترجمه سید محمد حسینی ، سروش ، تهران ۱۳۷۴ .
۴۱. النهایه فی غریب الحدیث ، ابن الأثیر مجدالدین المبارک بن محمد ، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۳۸۳ق.
۴۲. وفيات الأعیان ، ابن خلکان ، مکتبه النهضه المصریه ، مصر ۱۳۶۷ق.